

## گنجی؟

یاسر عزیزی

۲۸ / تیرماه / ۱۳۸۵ - ۱۹ / جولای / ۲۰۰۶

اگر ذهنم بدرستی یاری نماید علی شریعتی در جایی از کویرش نقل خاطره ای از گروویچ - جامعه شناس بزرگ - را مقدمه کلامش می کند که در راستای دیالکتیک ذهنی و خرد متکامل بشری واقعیت جذابی است. نقل موجز و معطوف به کلام وی اینگونه است که، "گویا شریعتی مطلبی را در کلاس درس گروویچ ارائه می دهد و در جایی از مطلب سخنش را مستند می کند به کلامی از گروویچ. اتفاقاً گروویچ همان بخش از سخن را رد و نقد می کند، و وقتی شریعتی اشاره به گروویچ بعنوان گوینده آن سخن می کند؛ گروویچ پاسخ می دهد: «این سخن گروویچ پنج سال پیش است»".

\*\*\*\*\*

در سالهای بعد از دوم خرداد ۷۶ که به هر روی فصلی در جامعه شناسی سیاسی ایران شد، نام اکبر گنجی آرام آرام بر سر زبان ها افتاد و این چهره متفاوت از همان سالهای عمومیت یافتن نام و نشان خود، نشان داد که در صدد آن است تا در بافت سیاسی ایران چهره ای پدیده مانند به خود بدهد.

در این مجال بر آنم تا قدری به این شخصیت - اینک همان پدیده خود خواسته پردازم، اگرچه این کار مکرر انجام شده است، و بگویم چرایی پدیده بودنش را نیز قدری دلگیر باشم از آنانی که از خیمه سرخ بر او می تازند که ابزار شده است و مطابق تز اول مارکس درباره فویرباخ از شیء شدگی او می گویند و غیره پراتیک بودن او، بلکه از در اخلاق بیرون می آیند تا مزور. مزدورش خوانند که سلامت جمهوری اسلامی را از آستان غرب و غربی گدایی می کند.

این روزها البته اکبر گنجی مد روز شده است، یکی مدحش می کند و دیگری ذممش. سخن گفتن از او کلیشه شده است و شاید طاقت زدا، اما واقعیتی که اکبر گنجی پیدا کرده، باعث می شود باز هم در مورد او سخن گفته شود.

## گنجی کیست؟

در باب کیستی اکبر گنجی سخن گفتن عبارت است از تعریف یا باز تعریف جنبه اجتماعی و شناسای شخصیت وی. واقعیت این است که اکبر گنجی در عرصه ذهن شناختی گسترده مردم ایران، به دوران پس از دوم خرداد و شاید بطور مشخص تر پرده برداری از چهره عالیجنابان سرخ و خاکستری خلاصه می شود. این خلاصه شدن از حیث زمان البته جدای از تعمیم یافتن و گسترش وی در تاریخ ماست. همین عمر کوتاه وی در عرصه ذهن عمومی موجب شده است او بارها فرمانداری شهرهای کردتشین را در کنار ماموریت سرکوب و تحدید مردم تجربه کرده باشد و بدان ها متهم شده باشد، بی آنکه چنین تجربه ای را از سر گذرانده باشد.

اکبر گنجی که در روزهای نزدیک به انقلاب ۵۷، چه پیش و چه بعد از آن، سالهای جوانی خود را به پای سیاست می ریخت، همانند درصد گسترده ای از هم روزگاران خود انقلابی بود، بلکه اسلامی و مکلف به حفظ این رحمت الهی! اینک اکبر گنجی در آن سالها پاسدار بوده است یا مذهبی و مقلد و رهرو "آیت الله خمینی"، در نتیجه مدافع جمهوری اسلامی به جای خود اما واقعیت اینست که گنجی در آن سالها از چنان قامتی در اتمسفر سیاسی ایران برخوردار نبوده است که بتوان در خطایی نابخشودنی سهیمش کرد، از سویی کیست که نپذیرد انسان و زمان در پیوند با هم هستند و نستاید تغییری را که بر مبنای آگاهی صورت پذیرفته باشد. آنچه مسلم است گنجی در همه سالهای پیش از دوم خرداد نشان داده بود که از پتانسیل بالایی در تغییر و تحول فکری برخوردار است و مسلم تر از آن اصرار وی بر قرابت با زمان و درک شرایط خود و جامعه اش در پیوند با جهان پیرامونش بوده است. هم از این روی بود که او در حلقه کیان که روزگاری علم اندیشه بر پای می داشت و به زعم بسیاری پای در پارادکس "روشنفکری دینی" ستیز عقلی می کردند با هیولایی که تکلیف را بر حق مامور می کرد تا خطا اندیشی. اندیشه را نمایاند، حلقه ای بود از میان.

گنجی در حلقه کیان که مشخصاً بر گرد اندیشه "دکتر عبدالکریم سروش" حلقه می زد، با همراهی جمعی دیگر از همفکرانش مینا را بر ایجاد اندیشه ای نو گذاردند تا در زمانی نزدیک که اندیشه حکومت دینی به زوال ذهنی و عینی در جامعه مذهب زده ایران نزدیک می شد بدیلی باشد به زعم ایشان «خودی» و حائز محتوی اسلامی و مدرن تا ذائقه های بسیاری را برتابد و برآورد. بسیاری معتقدند بذره های اندیشه اصلاحات در میان بخش هایی از حاکمیت که به ایجاد تضاد و تعارض در ساخت موجود حکومت مذهبی رهنمون شده بودند از همین حلقه کیان

پاشیده شد و در سالهای بعد بنام دوم خرداد و در قالب اندیشه اصلاحات وارد عرصه فکری جامعه ایران شد. افرادی چون گنجی بعد از دوم خرداد ۷۶ به سرعت تکثیر شدند و با ایجاد زمینه های جدید بویژه در حوزه مطبوعات به انتشار اندیشه اصلاحی - مذهبی خود پرداختند. نام گنجی در نیمه دوم سال ۷۷ و در آستانه انتخابات مجلس ششم ناگهان به یکی از برجسته ترین نامها در میان اصلاح طلبان تبدیل شد، آنجایی که با استفاده سمبولیک از داستانی خارجی در قالب عالیجنابان سرخ و خاکستری پوش به افشای برخی از واقعیات تکان دهنده جمهوری اسلامی پرداخت. صرف نظر از تندروها و روش های ناسنجیده ای که بصورت خطای تاکتیکی موانع استراتژیک بر سر راه اصلاحات ایجاد نمود، اقدام گنجی دست آوردهای بسیاری داشت که شرح آن فرصتی دیگر می طلبد. به هر حال گنجی اصلاح طلب و مدعی روشنفکری دینی به جرم این افشاگری و به عنوان شرکت در کنفرانسی در برلین به زندان رفت و دیگر از زندان خارج نشد.

گنجی در نیمه دوم سال ۲۰۰۵ و نیمه اول سال ۸۴ بار دیگر نقطه عطفی در فضای سیاسی ایران شد و این بار با اعتصاب غذایی که به شکستن رکورد "بابی ساند" ایرلندی منجر شد جهان را به خود معطوف داشت. شاید بتوان همین زمان را بعنوان تولد گنجی با مدل جدید تعریف کرد. مدلی که خود می تواند پدیده بودن گنجی را تایید کند.

### پدیده ای بنام گنجی:

همیشه پدیده ها تحفه های پربراری نیستند اما گاهی نیز سرشارند. اکبر گنجی از آن دسته پدیده هایی است که پر بار است و سرشار. اما چرا گنجی را پدیده خواندم؟ واقعیت این است که گنجی در جامعه ما کارهایی کرده است که برای اولین بار صورتی از واقعیت به خود دیده اند. این اولین بار بودن ها چه در عالم ژورنالیستی و به عنوان یک روزنامه نگار چه در مقام یک مبارز در قالب یک نافرمانی مدنی که در یک سیستم غیره مدنی و غیره دموکراتیک منتج به نتایجی شد و چه به عنوان اندیشمندی که جدای از درست یا نادرست بودن اندیشه اش می رود تا الگویی برای آینده طرح کند، دیده می شود. مثلا در عالم روزنامه نگاری ایرانی که همواره در چند دهه اخیر یک سر نمایندگان آن "علیرضا نوری زاده ها" و "حسین شریعتمداریها" بوده اند و سر دیگر آن نهایتا کسانی بودند که صراحت را در محافظه کاری و لفافه می دیدند، اکبر گنجی در هیبت منتقدی ظاهر می شود که چیزی جز حقیقت را وجه المصالحه قرار نمی دهد. چنین ویژگیهایی از اکبر گنجی یک پدیده می سازد و قطعا پدیده ای که با توجه به زمینه های اجتماعی ما ایرانیها نباید به اسطوره بدل شود، چنانچه خود گنجی نیز بر آن تاکید کرده است.

### گنج گنجی:

کسی شک ندارد که آخرین مدل گنجی بشدت بورژوا شده است و خود را مسنول می داند مدافع میراث لیبرال دموکراسی. سرمایه داری باشد و مسلما افرادی با گرایشات سوسیالیستی چنین رویکردی را با این قطعیت (دموکراسی، بدون لیبرالیسم، دموکراسی نیست)<sup>(۱)</sup> نمی پذیرند اما با علم به همه این موارد و با علم به این مهم که گنجی با صراحت حق را به "برینگتون مور" می دهد که بورژوازی را لازمه دموکراسی بداند (حق با برینگتون مور است که گفت: "بورژوازی نباشد، دموکراسی نیست")<sup>(۲)</sup> و با استناد به مانیفست کمونیست از سخن حق مارکس به تعبیر "علی بن ابوطالب" باطل اراده می کند تا مدح بورژوازی کند (مارکس بهتر از هر کس دیگری در مانیفست کمونیسم، نقش انقلابی بورژوازی در تحول مغرب زمین را عیان کرد: بورژوازی پرده احساسات را از روی خانواده کشید و رابطه خانوادگی را به رابطه پولی صرف بدل ساخت... و به جای استثماری که حجاب توهمات گوناگون سیاسی و مذهبی آن را پوشانده بود، استثمار آسکار و بی‌شرمانه و مستقیم و عریان را باب کرد.)<sup>(۳)</sup> نیز با علم به اینکه گنجی گاهی دانسته یا نادانسته در مقام تکلیف گری بر می آید «چپ اگر می‌خواهد چپ باشد، باید همچنان انقلابی باقی بماند. اما اگر "ضدانقلاب" است، باید بداند که لیبرال است، نه چپ. لیبرالها، انقلاب به معنای تغییرات دفعی بنیادین ساختارهای سیاسی - اجتماعی - فرهنگی - اقتصادی و ... را ناممکن و نامطلوب می‌دانند.»<sup>(۴)</sup> و این خود نقض خاصیت حق گرا و تکلیف ستیز مدرن است، بدلالی که در زیر به سه مورد از آنها اشاره می کنم او را شایسته نکوداشت می دانم:

### ۱- ناکامی پروژه روشنفکری دینی:

شکی نیست که روشنفکری دینی در همه سالهایی که در صدد توسعه و تکثیر خود بوده است به دنبال اثبات این ادعا که دین می تواند با مناسبات دنیای خرد محور جدید ارتباط برقرار کند و نهایتا با نمودهای عینی دوران جدید همچون دموکراسی و آزادی سازگاری نشان دهد به هر ترفندی که توانسته دست زده است. آنچه امروز اکبر

گنجی که خود روزگاری از مدعیان روشنفکری دینی بود، می گوید تجربه ایست که بسیاری از قائلان به اندیشه های سکولار و مدرن بدون داشتن آن از معیارهای خود دفاع می کرده اند. تاکید اکبر گنجی بر سکولاریسم را اگر در کنار اعتراف وی به ابتر بودن اندیشه دینی برای تحقق دموکراسی قرار دهیم توفیق بزرگی را نصیب داعیه داران اندیشه سکولاریستی و دموکراتیک می کند. شاید دست یابی امثال اکبر گنجی به این نکته که روشنفکری دینی جوابگوی مناسبات دنیای جدید نیست، از مهمترین دلایلی باشد که وی را سزاوار قدردانی می کند.

۲- به بار نشستن نافرمانی مدنی:

اعتصاب غذای نزدیک به سه ماهه اکبر گنجی در طول سال گذشته نمود بارزی از نوعی نافرمانی مدنی و مدرن بود که خود در کنار تاثیر این رویکرد در مناسبات جاری جوامع بیانگر یک واقعیت مهم دیگر نیز بود و آن هم شکست حربه ترور و مرگ پنهان شخصیت ها به سحر واجبی و اباطیل زندان در جمهوری اسلامی بود. بی شک تعمیم این نتیجه مهم در میان مبارزان می تواند توان و شهادت آنان را در طی مسیر مبارزه افزایش دهد. شاید یکی از نیازهای مبارزه در راه آزادی و دموکراسی مردم ایران همین ایمان به نتیجه بخش بودن نافرمانی مدنی بوده است.

۳- اهمیت اجماع بر سرنوشت گنجی:

شاید بتوان گفت اجماع گروهها و احزاب گوناگون با گرایشات مختلف بر سر سرنوشت اکبر گنجی در زمان اعتصاب غذای وی یکی از گسترده ترین همگراییها در طول حیات سیاسی صد ساله اخیر ایران بوده است. چنین روحیه همگرایی که خود از لوازم تحقق دموکراسی است، در صورت رسوخ به همه جنبه های حرکتی احزاب و گروههای دموکراسی خواه می تواند ضامن پیروزی و تحقق دموکراسی در ایران باشد.

با این اوصاف و با استناد به هزار و یک دلیل ناگفته دیگر؛ چگونه می توان کسی را که با مبارزه خود احزاب و گروههای همواره متخاصم را به چنین اجماعی می رساند ستایش نکرد؟ چگونه می توان دستاورد های مهمی را که گنجی در اختیار قرار داده است دید و عظمت شخصیت و حرکت او را ندید و نیندیشید. باری گنجی شکی بود بر اندیشه هایی که درهای آزادی را در این سرزمین، فرو بسته می دیدند به قفل های گران.

\*\*\*\*\*

زیرنویس ها:

<http://news.gooya.eu/politics/archives/048272.php>

:۱،۲،۳،۴

منبع: <http://azizi61.multiply.com>